



مجموعه مقالات همایش

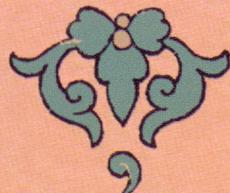
تاریخ

و

همکاری های میان رشته ای

نخستین همایش از همایش های دوسالانه تاریخ و همکاری های میان رشته ای

به کوشش : داریوش رحمانیان



محسن رناتی

- \* تاریخ و اقتصاد: علوم جانشین یا مکمل؟ مقدمه‌ای بر «تاریخ‌سنگی اقتصادی» ..... ۱۵۹  
زهره سروش فر
- \* سیاست‌های زمانی حاکم بر تقویم ایران ..... ۱۷۹
- حسین سلیمانی  
\* تاریخ، فراسوی منازعه ..... ۲۰۱
- سارا شریعتی  
\* حرفه جامعه‌شناس: مشارکت در ساخت «تاریخی دیگر» ..... ۲۲۵
- مریم شیری، بینا علایی  
\* کلیومتریک (بهره‌گیری از دانش آمار در تاریخ) ..... ۲۴۱
- محمد عبد الصبور خان  
\* عناصر تاریخی در رمان‌های تاریخی فارسی ..... ۲۵۵
- زهرا علیزاده بیرجندی، الهام ملک‌زاده  
\* کاربرد نشانه‌شناسی به عنوان یک مدل تحلیلی در پژوهش تاریخی ..... ۲۷۱
- جلال فرزانه دهکردی  
\* تاریخ باوری جدید: فرضیه پردازی تاریخی با ابزار ادبیات ..... ۲۸۱
- ناصر ذکوهی  
\* مبانی نظری تاریخ فرهنگی در مطالعه فرهنگ معاصر ایران ..... ۲۹۵
- صبح قنبری، صباح خسروی زاده  
\* شکل‌گیری شهر سریل زهاب در دوره قاجار ..... ۳۲۳
- آرش گلاندام  
\* نقش و کاربرد دانش و آگاهی تاریخی در آموختن و آموزش زبان‌های خارجی ..... ۳۵۳
- احمد گل‌محمدی  
\* نقد تاریخ سیاسی؛ ارزیابی همکاری میان‌رشته‌ای تاریخ و علوم سیاسی ..... ۳۶۷

## تاریخ و اقتصاد: علوم جانشین یا مکمل؟

### مقدمه‌ای بر «تاریخ‌سنجی اقتصادی»

محسن رنانی<sup>۱</sup>

چکیده: علم اقتصاد یکی از دقیق‌ترین و کمی‌ترین علوم اجتماعی است که در یک‌صد سال اخیر پیشرفت‌های شگرفی کرده است. در عین حال، این علم یکی از مساعدترین رشته‌های علوم اجتماعی از نظر ظرفیت بسط نظری و تجربی است. رشد عظیم علم اقتصاد در قرن یستم مرهون به کارگری گسترده ابزارهای تحلیلی ریاضی و آماری در این رشته و نیز بسط این ابزارها در جهت نیازهای تحلیلی علم اقتصاد بوده است. اقتصاد یگانه رشته از علوم اجتماعی است که سرآمدان علمی آن در کتاب سایر برندهای جایزه نوبل موقق به دریافت جایزه می‌شوند. با وجود همه این‌ها، با پیچیده و درهم‌تنه و یکپارچه شدن سریع زندگی بشر امروزی، روز به روز از توانایی عملی علم اقتصاد در جهت کنترل روندها و فرایندهای اقتصادی و پیش‌بینی بحران‌ها و مدیریت بازارها و هدایت سرمایه‌ها کاسته می‌شود. اقتصاددانان امروز، همانند اسلاف خود در صد سال پیش، همچنان نمی‌توانند با دقت کافی نزد ارز یا قیمت نفت را در بازارهای فردا پیش‌بینی کنند. آیا این همه پیشرفت علمی نباید اندکی توافقی پیش‌بینی ما را در حوادث پیش رو بهبود می‌بخشد؟ اشکال کار در کجاست؟ چرا با وجود توسعه سریع رشته‌ها و دانشکده‌ها و پژوهشکده‌های اقتصاد در سراسر جهان، هنوز نمی‌توانیم سقوط یک بورس را با سرعت و دقت کافی پیش‌بینی کنیم؟

این مقاله پاسخ این پرسش‌ها را در این نکته می‌جویند که علم اقتصاد به موازات توسعه کمی خود، و علی رغم توافقی ذاتی خود، توانسته است از ظرفیت‌های تحلیلی سایر رشته‌ها و در رأس آنها تاریخ و جامعه‌شناسی بهره ببرد. تحلیل‌های اقتصادی اصولاً در برابر تحولات تاریخی خشی هستند، و اقتصاد از تاریخ چیزی جز سری‌های زمانی آماری نمی‌شandasد. عالمان اقتصاد تاریخ را به صرف نفوذ تک‌بعدی (خطی و آماری) در زمان گذشته فروکاسته‌اند و مفاهیم جان‌دار و زمان‌مند اقتصادی نظری سودجویی، رقبت، رفاه، دستمزد، رشد و حتی توسعه یا عقلاییت را عمدتاً در آینه آمار مشاهده می‌کنند. مگر نه این است که این مفاهیم از جنس مفاهیم اجتماعی اند و همان‌گونه که مفاهیم اجتماعی در طول زمان سیال و تحول پذیرند این مفاهیم نیز ثابت نیستند، و بنابراین یک واحد رفاه یا یک نزد رشد معین در زمان‌های مختلف مفاهیم متفاوتی دارد؟ اما روش‌های امروزی حاکم

در پژوهش اقتصادی همه این نکات را نادیده می گیرد.

این مقاله می کوشد تا با تدقیق در نکاتی از این دست نشان دهد که تاریخ و اقتصاد «علوم مکمل» هستند و نه «علوم جانشین». به دیگر سخن، از یک سو اقتصاددانان برای واقعی کردن مفاهیم کمی اقتصادی و کیفیت بخشیدن به آنها نیازمند پژوهش های تاریخی هستند و از سوی دیگر عالمان تاریخ برای داشتن سوالات و فرضیه های روشن و مشخص در برخورد با انبوی پدیده های تاریخی نیازمند همکاری و همفکری اقتصاددانان هستند. در واقع، اگر «تاریخ» چیزی فراتر از تاریخ نگاری است و می کوشد تا به تولید تحلیل و نظریه برای تبیین تحولات گذشته نیز پردازد، برای داشتن فرضیه های مشخص جهت شروع پژوهش خوبش نیازمند علوم اجتماعی و به طور خاص در حوزه تحلیل های تاریخی - اقتصادی نیازمند یاری علم اقتصاد است. همچنین اگر اقتصاد بخواهد به عرصه ای فراتر از

تحلیل آماری صرف وقایع اقتصادی وارد شود، برای این ورود نیازمند دست یاری تاریخ است.

در اینجا با نقد وضعیت استقلالی و جانشینی کنونی، که بین دو علم اقتصاد و تاریخ وجود دارد، مسئله مکمل بودن این دو علم را از نظر ضرورت های امروزی دانش بشری بررسی خواهیم کرد. در پایان چنین نتیجه می گیریم که نه تاریخ یک علم مستقل محض است و نه اقتصاد، و رشد حقیقی این هر دو وابسته به همکاری متقابل با یکدیگر است. یکی سؤال تولید می کند و دیگری فرضیه می سازد. یکی داده می آفریند و دیگری آزمون می کند و نهایتاً هر دو علم از پرتو این همکاری متقابل فربه از گلشته می شوند. سرانجام «تاریخ سنجی اقتصادی» را به عنوان یک حوزه «میان رشته ای<sup>۱</sup> تازه معرفی خواهیم کرد که در آن تلاش می شود با ترکیب موفق اقتصاد و تاریخ عرصه های تازه ای از تحلیل تاریخی و اقتصادی به دست آید.

**کلیدواژگان:** علم تاریخ، علم اقتصاد، تاریخ سنجی اقتصادی، تاریخ اقتصادی نوین، علم جانشین، علم مکمل، علوم اجتماعی، علوم انسانی، روش شناسی، فرضیه

## مقدمه

مطالعات چندرشته ای - بدون اینکه چنین نامی داشته باشد - سابقه ای دارد که به عصر فیلسوفان یونان مرسد. نظریات و نوشه های سه فیلسوف بزرگ، سقراط، افلاطون و ارسطو عمده تا تحلیل های میان رشته ای (ترکیبی از اقتصاد و سیاست و علم اخلاق) هستند. اما پس از آنکه از پایان قرون وسطی به بعد علم به سوی اتخاذ روش شناسی تازه ای گام برداشت، فرایند تجزیه علوم آغاز شد و به تدریج رشته های تازه پدیدار شدند. بخش اعظم رشته های علوم انسانی از این پس و عمده تا از قرن هجدهم به بعد ظاهر شدند. اما در نیمة دوم قرن بیستم و مشخصاً در دهه های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ میلادی است که ما با پدیداری امواجی از مطالعات میان رشته ای

در علوم مختلف رویه‌رو می‌شویم (دادگر، ۱۳۹۱). و اینک در آغاز هزاره سوم میلادی، همه علوم می‌روند تا نهضتی از مطالعات میان‌رشته‌ای را تجربه کنند.

شاید بتوان گفت همکاری علم اقتصاد و تاریخ در واقع در سال ۱۹۹۳ میلادی با اعطای جایزه نوبل اقتصادی به طور مشترک به رابرت ویلیام فوگل<sup>۱</sup> و داگلاس سیسیل نورث<sup>۲</sup> رسمیت یافت. پیش از آن هم البته این همکاری - در مواردی جدی‌تر از امروز - وجود داشت و «اقتصاد سیاسی» به عنوان یک علم میان‌رشته‌ای عملأ از ترکیب اقتصاد با تاریخ و سیاست و حقوق تشکیل شده بود. البته پیش از همه این‌ها اقتصاددان آلمانی، فردریک لیست<sup>۳</sup>، نیای بزرگ «مکتب تاریخی اقتصاد»<sup>۴</sup>، با انتشار کتاب ارزشمند نظام ملی اقتصاد سیاسی<sup>۵</sup> ضرورت این رویکرد را به اندازه کافی آشکار و برجسته کرده بود. با این حال، در سال‌های بعد با گسترش

کاربرد ریاضی در اقتصاد کم کم گرایی غالب شد و تاریخ به حاشیه رفت.

اما پس از دریافت جایزه نوبل اقتصاد توسط نورث، این راه به اندازه کافی از پشتونه نظری و رسمی برخواردار شد، به گونه‌ای که کم کم اصطلاح «تاریخ‌سنجی اقتصادی»<sup>۶</sup> - که در ۱۹۶۰ اقتصاددان ریاضی استنلی ریتر<sup>۷</sup> آن را از ریشه CLIO به معنای الهه تاریخ ساخت - به عنوان یک اصطلاح برای رشته‌ای از مطالعات جدید میان‌رشته‌ای تاریخ اقتصادی پذیرفته شد (Goldin, 1995). با این حال، هنوز «تاریخ‌سنجی اقتصادی» جریان ضعیفی است که بخش اندکی از تحقیقات اقتصادی را در بر می‌گیرد و همچنان اقتصاد انسانی از مطالعات کمی آماری است که بر پایه داده‌های بی‌روح گذشته سوار می‌شوند.

### ضرورت مطالعات میان‌رشته‌ای

بانگاهی دقیق به دوره شکل‌گیری مطالعات میان‌رشته‌ای درمی‌یابیم که این حوزه همزمان با

۱ Robert William Fogel

۲ Douglass Cecil North

۳ Georg Friedrich List

۴ Historical School of Economics

۵ The National System of Political Economy

این کتاب با عنوان «نظام ملی اقتصاد سیاسی» با ترجمه ناصر معتمدی در سال ۱۳۷۹ به زبان فارسی ترجمه و

منتشر شده است.

۶ Cliometrics

۷ Stanley Reiter

تحول در فناوری‌های اطلاعاتی و ارتباطاتی و ادغام و همگرایی در اقتصادهای جهانی و پدیداری طلیعه‌های عصر اطلاعات سر بر آورده است. سه دهه پایانی قرن بیستم دوره شکل‌گیری و دهه اول قرن بیست و یکم دوره انفجار مطالعات میان‌رشته‌ای بوده است. شاید پیام این تحول این باشد که در عصر اطلاعات و همگرایی جهانی بعد فراوان‌تری از پدیده‌های علمی چهره نموده است که رویکردهای سنتی علوم و مطالعات تک‌رشته‌ای توانایی تبیین و تحلیل آنها را ندارند. آیا همان‌گونه که مرزهای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی در حال کمرنگ شدن و حذف هستند نیاز است که مرزهای علوم هم حذف شوند؟ آیا حذف مرزهای علوم به معنای درهم‌ریزی روش‌شناختی علوم است یا به معنای حذف محدودیت‌های موضوعی علوم؛ حذف محدودیت‌های موضوعی به این معنی است که از این پس می‌توان مسائل غیراقتصادی، مانند ازدواج و دین و هنر و نظایر آنها، را نیز با روش‌های علم اقتصاد تحلیل کرد. اما درهم‌ریزی روش‌شناختی علوم به این معنی است که از این پس می‌توان مثلاً برای تحلیل مسائل اقتصادی از روش سایر علوم هم کمک گرفت یا روش‌های علوم مختلف را با هم ترکیب کرد. در واقع، در انقلاب میان‌رشته‌ای جدید، هر دو حرکت در حال رخ دادن است و البته هر یک تبعات خود را دارند و باید به تدریج اصلاح شوند.

بو گمان، ادغام جهانی موضوعات تازه‌ای را در دستور کار بشریت قرار داده است که پاسخ به آنها در توان یک رشته علمی نیست. مسائل مربوط به توسعه پایدار، آلودگی‌ها و گرم شدن زمین، مسائل حقوقی و سیاسی مربوط به تسخیر فضای مسائل مربوط به انبوه نواوری‌ها و ابداعات در فناوری‌ها، مسائل مربوط به یکپارچه شدن بازارهای جهانی، مسائل مربوط به ادغام بازارهای مالی، مسائل مربوط به اینترنت و حقوق مالکیت معنوی، مسائل مربوط به پدیداری بیماری‌های جدید، مسائل مربوط به پیدایش انفجاری گروههای اجتماعی و غیررسمی، توسعه نوع تازه‌ای از حساسیت‌های نزدیک و ملی، سرب‌آوردن ادیان نوظهور و انبوه موضوعات دیگری از این دست همگی نشانه نیاز به مجموعه تازه‌ای از علوم میان‌رشته‌ای است. مثلاً تبیین و حل مسئله آلودگی و گرم شدن زمین فقط یک مسئله زیست‌شناختی نیست، بلکه یک مسئله اجتماعی، اقتصادی و سیاسی نیز هست. بخش زیادی از بیماری‌های جسمی، که در دهه‌های اخیر پدیدار شده است، ریشه‌های اجتماعی و روان‌شناختی دارد، و درمان آنها نیازمند تخصص‌های میان‌رشته‌ای است. به همین ترتیب، بخش بزرگی از مسائل دوران فرآصنعتی، عصر

اطلاعات و همگرایی جهانی نیز از این دست هستند. امروز از ابداع حافظه‌های بیولوژیک برای کامپیوترها سخن می‌گویند و از توسعهٔ هوش مصنوعی و کشاورزی دریایی و پژوهشی فضایی. همهٔ این‌ها به معنای ضرورت توسعهٔ دانش‌های جدید میان رشته‌های است.

این ضرورت در مورد علم اقتصاد دوچندان است. امروز دانش اقتصاد مرسوم خودش در واقع نوعی مطالعهٔ تاریخی است، اما تاریخی که در اقتصاد استفاده می‌شود یک تاریخ بی‌روح و از جنس ارقام است. کار کمی در اقتصاد بر روش‌های آماری و اقتصادسنجی استوار است. و همهٔ اینها یعنی بر ارقامی تکیه کردۀایم که واقعیات اقتصادی را در «گذشته» (تاریخ) نمایندگی می‌کنند. پس اقتصاد ارتدوکس مرسوم هم اینکه بر تاریخ سوار است، اما یک تاریخ کمی بی‌روح که الزاماً نمایندهٔ واقعیت نیست. اعلام اینکه نرخ تورم در سال گذشته ۱۵ درصد بوده است خودش نوعی انعکاس تاریخ است. یعنی نشانی از اینکه سال گذشته برحی وقایع و فرایندها بر اقتصاد رفته است که حاصل آن نرخ ۱۵ درصدی تورم شده است. اما این فقط یک تاریخ‌نگاری بی‌روح است. سخن این است که اقتصاد باید به سوی یک تاریخ‌نگاری باروح حرکت کند. تلاش‌هایی که در سه دههٔ اخیر شده است، و «تاریخ سنجی اقتصادی» عنوانی است که این تلاش‌ها را نمایندگی می‌کند، الگوی بسیار جذاب و موقعي برای این تحول روش‌شناختی در اقتصاد محسوب می‌شود.

### ضرورت همکاری تاریخ و اقتصاد

پژوهش تاریخی با مشاهدهٔ خاص، یعنی مشاهدهٔ استنادی پس از وقوع وقایع) آغاز می‌شود. علم اقتصاد و سایر علوم انسانی هم یا با مشاهده شروع می‌شوند و یا در فرایند رشد خود برای آزمون نظریاتشان به مشاهدهٔ نیازمند می‌شوند. فرض کیم تاریخ‌نگار وارد عرصهٔ تاریخ می‌شود تا مشاهده و تحلیل کند. اکنون او برای آغاز باید به مشاهدهٔ چه چیزی پیردازد؟ از میان هزاران و بلکه میلیون‌ها پدیده‌ای که در عرصهٔ تاریخ رخ داده و مشاهده‌پذیر است، مورخ ما باید بر چه چیز متوجه شود؟ بی‌گمان او نیازمند یک نظریه، ایده یا «گمانه» ابتدایی برای آغاز تحقیق خویش است، و این نظریه مقدماتی را نمی‌تواند از خود تاریخ بگیرد. مورخ ما برای شروع تحقیق خود یا باید به صورت شهودی به قوهٔ تخیل یا الهام خود تکیه کند یا بر بستر محکم‌تری بایستد که آن بستر محکم همانا سایر علوم اجتماعی‌اند که می‌توانند تاریخ‌نگار

را با انبوی از پرسش‌ها و نظریه‌ها و تحلیل‌ها در عرصه‌های مختلف اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و سیاسی رو به رو کند. در واقع، خود پژوهشگر تاریخ تولید سؤال نمی‌کند، بلکه سؤال باید از بیرون علم تاریخ برآورد، و مورخ به کمک ابزارها و روش‌های علم تاریخ پاسخ آن را از دورن تاریخ بازجوید. مثلاً تاریخ‌نگار ما می‌خواهد درباره علت اتخاذ برخی از تصمیم‌های سیاسی خاص در طول تاریخ تحقیق کند. او می‌تواند روی تأثیر رنگ چشم سیاستداران یا سن همسران آنها بر سیاست‌هایشان متمرکز شود. همچنین می‌تواند بر بررسی نقش فناوری یا دولت‌های خارجی یا دین در آن سیاست‌ها متمرکز شود و تحقیق کند. اما او واقعاً باید از کجا شروع کند؛ آیا برای دسته‌بندی و رتبه‌بندی این انبوی عوامل می‌تواند از خود تاریخ کمک بگیرد؟ نه، او باید نقطه شروع را در سایر علوم بجويد.

تاریخ‌نگار همانند معماری است که توانایی فنی و دانش لازم را برای اجرای طرح‌های معماری در قطعه زمین‌های مختلف دارد. ممکن است یک بار یک قطعه زمین از خودش را بردارد و روی آن یک طرح معماری پیاده کند، اما این کار را نمی‌تواند بی‌دریبی ادامه دهد و تکرار کند. باید کسانی به او زمین بدهند و او یک طرح معماری مناسب با نیاز کارفرما و متناسب با موقعیت و ابعاد زمین در آن طراحی و اجرا کند. تاریخ‌نگار نمی‌تواند بی‌دریبی سؤال تولید کند و بی‌دریبی با پژوهش تاریخی پاسخ آن را بیابد. البته منطقاً چنین کاری ممکن است، اما با وجود محدودیت‌های نهادی و مالی و زمانی، که همه عالمان را محصور کرده است، چنین کاری ممکن نیست، و اگر هم ممکن بود، عبس می‌بود. فرض کنید پژوهشگری وارد شهری شود و شروع کند برای خودش سؤال بتراشد و دائم هم برای یافتن پاسخ آها پژوهش کند. اینکه چرا رنگ یا طرح لباس مردم این شهر این‌گونه است؟ چرا فرهنگ ازدواج‌شان چنین است؟ چرا ادبیات‌شان چنین است؟ چرا ساختار اجتماعی‌شان چنان است؟ و هزاران سؤال دیگر. اما یافتن پاسخ دادن به همه این سؤال‌ها نه شدنی است و نه مفید. اینجاست که او باید سؤالات مشخصی را برگزیند و برای این کار باید از سایر افراد یا سایر علوم کمک بگیرد. بنابراین لازم است همکاری تنگانگی میان عالمان تاریخ و عالمان سایر علوم در گیرد تا مورخ بتواند سؤالات مفیدی برای تحقیق تاریخی در دست داشته باشد. و یکی از مهم‌ترین زمینه‌هایی که عالمان تاریخ می‌توانند از آن برای جهت‌دهی پژوهش خود کمک بگیرند علم اقتصاد است. علم اقتصاد در واقع نوع خاصی از بررسی تاریخ است.

اقتصاد تاریخ را خطی و بی‌روح و در قالب اعداد بررسی می‌کند. به طور خاص، روش‌های «اقتصاد‌سنجی» روح تحلیل را از اقتصاد می‌ستاند و یک روح آماری به جای آن می‌نشاند. بدون شک، اقتصاد‌سنجی ابزارهای کمی بسیار کارآمدی در اختیار علم اقتصاد نهاد و موجب رشد افجعی این علم شد و در واقع، به زبان لاکاتوشی، «راهبرد ایجادی»<sup>۱</sup> این علم را به سرعت بسط داد. اما متأسفانه، این یک بسط کمی بود و کیفیت آن متناسب با کیمی آن رشد نکرد. اکنون، هنگام آن است که اقتصاد این نقصه را با درانداختن همکاری میان تاریخ و اقتصاد جبران کند. در رویکرد ارتدوکس اقتصاد، یعنی رویکرد حاکم در اکثر دانشکده‌های اقتصاد دانشگاه‌های غربی، یک دانشجوی دکتری اقتصاد، که نزدیک به ده سال از عمر خود را در رشته اقتصاد سر می‌کند و نزدیک به دویست واحد درسی را می‌گذراند، شاید در زمینه تاریخ به جز یک درس «تاریخ عقاید اقتصادی» را - که در آن نه به تحلیل و قایع، بلکه به شمارش توالي و قایع می‌پردازند - نگذراند. این شیوه آموزش باعث شده است تا روزبه روز تحلیل‌های علم اقتصاد از روح حاکم بر فرایندهای تاریخی فاصله بگیرد و صرفاً به مقادیر و شکل ظاهری پدیده‌ها توجه کند. متأسفانه، پس از افول نظری و بهویژه شکست تجربی مارکسیزم، تفسیر تاریخی پدیده‌های اجتماعی و اقتصادی به محقق رفت، و عالمان علوم انسانی و بهویژه اقتصادی، برای پرهیز از تبعات تحلیل‌های تاریخی مارکسیستی، به یکباره تاریخ را به کناری نهادند، و این باعث شد که علم اقتصاد، علی‌رغم بسط خیره‌کننده‌اش، به تدریج به سوی صوری شدن بیشتر حرکت کند.

مثلاً امروزه برعی از مفاهیم، مانند عقلانیت یا فردگرایی، در اقتصاد به مفهومی ساده و ثابت تنزل یافته‌اند. در حالی که چون این مفاهیم ذاتاً اجتماعی هستند مشمول همان تحولاتی می‌شوند که سایر پدیده‌های اجتماعی می‌شوند. اگر مفهوم و شکل دین داری در گذر زمان تغییر می‌کند، اگر مفهوم و کارکرد دولت و رابطه فرد با دولت در گذر زمان متتحول می‌شود، اگر مفهوم و گستره و شکل حقوق مالکیت تکامل می‌یابد، چرا فکر می‌کنیم مفهوم و ماهیت عقلانیت یا فردگرایی افراد تغییری نمی‌کند، و اقتصاد بنا بر چه استدلالی ۲۰۰ سال است که این مفهوم را بدون تغییر انگاشته است؟ و بر پایه مفهوم ساده‌شده‌ای از عقلانیت و فردگرایی دست به تحلیل اقتصادی می‌زنند؛ اینها نمونه‌هایی از مسائلی است که عدم توجه به آنها اقتصاد را به

یک «علم صوری» تبدیل کرده است. از این گذشته، نه یک اقتصاددان به تنها بی می‌تواند پاسخ در خوری برای سوالات بیابد، و نه یک تاریخ‌دان هیچ گاه به خودی خود انگیزه‌ای برای تحقیق درباره آنها می‌باید. تنها در یک همکاری میان‌رشته‌ای است که می‌توان به افق‌های تازه‌ای از تحقیق دست یافت که هم گسترده‌فراختی از موضوعات و هم تنوع بیشتری از روش‌ها را به ارمغان بیاورد.

دقت کنیم که سخن از برساختن مکانیکی یک علم جدید با یک پسوند جدید نیست. مسئله این است که اکنون دانش‌های منفرد بشری - بهویژه علوم انسانی - با یک افراق و شکاف رو به رو شده‌اند که باعث سطحی شدن تحلیل‌ها و کم‌اثر شدن سیاست‌های برآمده از آنها شده است. و به علت همین ناکامی‌هاست که گاه برخی به فکر ابداع علوم تازه‌ای می‌افتد و گاهی عنوان «بومی‌سازی علوم» را به کار برده‌اند. اصولاً، ما علم ایرانی یا علم اسلامی یا غربی نداریم و نمی‌توانیم داشته باشیم (غیر از علوم نقلی مثل فقه و اصول و کلام اسلامی). علم عبارت است از تبیین روابط عامی که انتظار می‌رود در مورد یک پدیده خاص در همه زمان‌ها و مکان‌ها حاکم باشد. همه علوم بشری‌اند؛ چرا که هم علم مجموعه‌ای از روابط علت و معلولی خیلی کلی را در حوزه‌های مختلف بیان می‌کند و هم برای تولید و بسط یک علم همه عالمند بشریت همت کرده‌اند. اما البته علم یک ابزار است که برای کاربردش باید بومی شود. بنابراین فرق است میان تولید «علم بومی» و «بومی‌سازی کاربرد علم». تولید علم را نمی‌توان بومی کرد، چه در این صورت ماهیت علمی بودن (یعنی فرآگیر و قاعده‌مند بودن) علم از دست می‌رود، اما کاربرد آن را می‌توان بومی کرد. مثل اتومیل که برای ساختن آن باید از اصول مشخصی پیروی کرد و در هر کشوری هم که ساخته شود باید آن اصول رعایت شود، تا اتومیل‌های تولیدی بتوانند در شرایط تعریف شده (نمایل) خوب کار کنند. اما وقتی اتومیل ساخته شده قرار است مثلاً در محیط ایران به کار گرفته شود، کاربوراتورش باید بر اساس اقلیم ایران اصلاح شود تا با اقلیم ایران سازگار شود. در این صورت، ما یک اتومیل با فناوری ایرانی نداریم، بلکه اتومیلی داریم که با شرایط ایران سازگار شده است. اکنون برای آنکه یک علم اقتصاد بومی‌شده داشته باشیم، نیاز به تغییر روش‌شناسی علم اقتصاد نیست، بلکه تنها باید اصلاحاتی در نظریه‌ها صورت گیرد که این اصلاح باید با کمک روش‌شناسی، تاریخ، جامعه‌شناسی و روان‌شناسی باشد. بنابراین برای بومی کردن یک علم نیازی به تغییر ماهیت آن

علم نیست (یک علم وقتی تغییر می‌کند که هسته مرکزی و روش‌شناسی آن تغییر کند)، بلکه کافی است، به کمک سایر علوم، کاربرد آن علم با محیطی که قرار است در آن به کار رود سازگار شود.

بنابراین بومی‌سازی اقتصاد و دیگر علوم انسانی و اجتماعی حتماً نیازمند کمک سایر علوم است، اما علم فیزیک یا علم شیمی نیازی به بومی‌سازی ندارند. چون امکان ایجاد شرایط آزمایشگاهی برایشان در همه جا وجود دارد. در حالی که چون برای علوم انسانی و اجتماعی امکان ایجاد شرایط آزمایشگاهی نیست، بومی‌سازی برای آنها لازم است. نکته مهم این است که بومی‌سازی یک علم با ابزارها و روش‌های خود آن علم صورت نمی‌گیرد، بلکه نیازمند تزریق معرفت بیرونی به آن علم است.

به دیگر سخن، در مرحله تولید، نمی‌توان علمی ویژه برای جامعه‌ای خاص تولید کرد اما، در مرحله مصرف، می‌توان یک علم را به طور ویژه مصرف کرد. در تولید، بومی‌سازی بمعنی است اما، در مصرف، امکان پذیر است. در مرحله تولید نظریه‌ها، نیازمند یاری گرفتن از روش‌شناسی هستیم. در مرحله مصرف نظریه‌ها، نیازمند یاری گرفتن از سایر علوم مکمل هستیم. تاریخ و جامعه‌شناسی و روان‌شناسی کمک می‌کنند تا در اقتصاد نظریه‌ها را تفسیر محلی و بومی کنیم و برای کاربرد محلی بومی‌سازی شان کنیم.

در عین حال، اگر دانش میان‌رشته‌ای جدیدی شکل بگیرد، ما با علم تازه‌ای روبه‌رو هستیم، که توانایی‌های بیشتری از دو علم اولیه پیشین دارد. اقتصاد و تاریخ هم می‌توانند از منظر بومی‌سازی کاربرد نظریه‌های اقتصادی با هم همکاری کنند و هم در دانش میان‌رشته‌ای جدید «تاریخ‌سنجی اقتصادی»، با روش‌شناسی تازه و در عرصه علمی تازه، دست به تولید نظریه‌های تازه‌ای برای همان پدیده‌های قدیمی بزنند.

علم اقتصاد ساختی ویژه‌ای با تاریخ دارد. کار عالم اقتصادی، به ویژه از زمان پیدایش اقتصادسنجی، عمدهاً تخمین روندهای گذشته است. این دقیقاً یک کار تاریخی است، اما کار تاریخی آماری (کمی). معلوم نیست چرا اصلاً توجه نمی‌شود که این کار تاریخی همانند همه کارهای تاریخی نیازمند رعایت و داشتن روش‌شناسی پژوهش تاریخی است. چرا فکر می‌کنیم که اگر دو نامه از یک فرد کشف شد، که در دو تاریخ مختلف نوشته شده بودند، مورخ باید روی سندیت آنها و روی تحولات فکری و روان‌شناختی نویسنده در فاصله دو نامه و شرایطی

که آن دو نامه را نوشه است کار کند، اما اگر دو آمار داشته باشیم از دو تاریخ مختلف باید فکر کنیم که کیفیت و محتوای این دو آمار یکی است؟ هم شیوه‌های جمع‌آوری داده‌ها، هم فروض مربوطه پشت آنها، هم افرادی که اطلاعات را داده‌اند، هم افرادی که اطلاعات را جمع‌آوری و فرآوری کرده‌اند و هم محیط اجتماعی آن آمار عوض شده است. چرا فکر می‌کنیم یک نرخ تورم ۱۰ درصدی در ۵۰ سال پیش با نرخ تورم ۱۰ درصدی امسال هم معنی است؟ و اثر آن بر اقتصاد، بر اخلاق و بر رفتار اجتماعی یکی است؟ و آنگاه، با این برداشت ساده، یک سری زمانی از نرخ تورم تهیه می‌کنیم و همه نرخ‌ها را هم وزن می‌گیریم و تحلیل می‌کنیم؛ چنانی نیست. وقتی پس از یک دوره چند ساله که تورم ۲۰ درصد بوده است، نرخ تورم به ۱۰ درصد برسد یک معنی دارد (نشانه آغاز ثبات اقتصادی، افزایش امید به آینده و قدرت گرفتن اقتصاد است)، و اگر بعد از یک دوره چند ساله که تورم زیر ۵ درصد بوده است، نرخ تورم ۱۰ درصدی رخ دهد، معنای کاملاً متفاوتی دارد (در این صورت نشانه ورود اقتصاد به یک دوره تورمی و بی‌ثباتی است و ممکن است ریسک را افزایش دهد). در این صورت، هم مفهوم و هم انتظارت و هم پیامدهای این نرخ‌های تورم ۱۰ درصدی با هم متفاوتاند. باز نرخ تورم ۱۰ درصدی، اگر در دوره‌ای رخ دهد که اعتماد میان مردم و دولت بالاست، یک معنی و محتوا دارد و اگر در دوره بی‌اعتمادی باشد معنی‌اش متفاوت است. تشخیص این تفاوت معانی، در ارقام بی‌روح آماری، نیازمند یک دانش میان‌رشته‌ای است. حتی چرا گمان می‌کنیم که روندهای تاریخی گذشته به امروز قابل تعمیم است؟ این روندها در بسترها تاریخی متفاوت شکل گرفته است، و بنابراین در کشف و تحلیل آنها باید از روش‌شناسی پژوهش تاریخی نیز کمک بگیریم.

بدین ترتیب، ضرورت یک همکاری مستمر و دقیق میان تاریخ و اقتصاد آشکار است. این همکاری را می‌توان به صورت یک همکاری «چند رشته‌ای» رقم زد که در آن هر دو علم مسیر روش‌شناختی خود را می‌روند و نهایتاً دستاوردهای آنها در مورد یک پدیده با هم مقایسه و تحلیل می‌شود و هم می‌توان آن را به صورت یک دانش جدید «میان‌رشته‌ای» پدیدار کرد که در آن همان پدیده‌های اقتصادی با روش‌شناسی تازه‌ای بررسی می‌شوند. «تاریخ‌سنگی اقتصادی» یک دانش «میان‌رشته‌ای» است که این مأموریت را بر عهده گرفته است.

## ملاحظات روشنایی همکاری میان تاریخ و اقتصاد

بگمان ترکیب مطالعات اقتصادی با مطالعات تاریخی هم قابلیت‌های تازه‌ای به هر دو رشته می‌دهد و هم ابهامات و دشواری‌های روشنایی ویژه‌ای برای رویکرد میان‌رشته‌ای جدید به وجود می‌آورد. علم اقتصاد اکنون تنها رشته‌ای است که در هر سال جایزه ویژه یادبود آفراد نوبل را برای صاحب‌نظران خود کسب می‌کند. چرا چنین بوده است؟ به علت دقت نسبتاً بالای تحلیل‌های اقتصاد ارتدوکس؛ البته افزایش مستمر دقت تحلیل‌های اقتصادی به علت گسترش کاربرد روش‌های ریاضی و آماری در تحلیل‌های اقتصادی بوده است.

در سه دهه اخیر، گسترش جنبه کمیت‌گرایانه در مطالعات «تاریخ اقتصادی جدید»<sup>۱</sup> باعث شده است که وجود مشترک اقتصاد و تاریخ بیشتر شود، و روشناسی‌ها و الگوها و روش‌های آنها در بررسی و حل و فصل مشکلات نظری و تحلیلی به مشابهت گراید. اما آیا همشکلی صوری مطالعات در رشته‌های مختلف کفایت می‌کند که آنها را ترکیب کنیم و یک حوزه میان‌رشته‌ای جدید به وجود آوریم؟

یکی از مهم‌ترین ملاحظات روشنایی در مطالعات میان‌رشته‌ای، و به طور مشخص در مطالعات تاریخ و اقتصاد، تعیین تکلیف قواعد پایه‌ای و اصول محوری و نظریه‌های «هسته مقاوم»<sup>۲</sup> هر یک از این دو علم است. اگر در ترکیب دو علم اصول پایه‌ای و نظریه‌های هسته‌ای آنها مخدوش شود و نهایتاً معلوم نباشد مطالعه میان‌رشته‌ای جدید تابع قواعد روش‌شنایی کدام یک از دو علم اولیه بوده است، درستی و استحکام مطالعه میان‌رشته‌ای جدید زیر سؤال می‌رود (گلاس، ۱۳۷۳).

در اینجا باید به تفاوت مطالعات میان‌رشته‌ای و مطالعات چندرشته‌ای توجه کرد. در مطالعات چندرشته‌ای قرار نیست ما با حوزه علمی تازه‌ای روبه‌رو شویم، بلکه عالمان علوم مختلف برای تحلیل یک پدیده واحد با هم همکاری می‌کنند و هر علم تبیین خودش را از آن پدیده به دست می‌دهد، و سرانجام از مجموع تبیین‌ها به یک جمع‌بندی می‌رسند. یعنی هر علم در تبیین پدیده مورد نظر مسیر مستقل و ویژه خودش را می‌رود و به نتایج خاص خود می‌رسد، و سرانجام این دستاوردهای متعدد در کنار هم مقایسه و تحلیل می‌شوند. روش مطالعه

1 new economic history

2 Hard core

چند رشته‌ای مانند تشکیل کمیسیون پزشکی برای تصمیم‌گیری در مورد یک بیماری است، که در آن چند پزشک با تخصص‌های متفاوت هر یک از منظر خود بیماری را تحلیل می‌کنند و پیامدهای آن را برمی‌شمارند، و نهایتاً کمیسیون پزشکی با در نظر گرفتن ملاحظات مختلف که از تخصص‌های متفاوت ارائه شده است به تصمیم‌گیری نهایی می‌رسد. شاید مطالعه تاریخ اقتصادی تا پیش از پیدایش «تاریخ سنجی اقتصادی» چنین بوده است. یعنی از یک سو مورخان غیر اقتصاددان کوشیده‌اند تا واقعیت اقتصادی گذشته را به کمک قواعد علم تاریخ استخراج و تحلیل کنند، از سوی دیگر نیز اقتصاددانان کوشیده‌اند به روش خود پدیده‌های اقتصادی یک دورهٔ خاص زمانی را تحلیل کنند، و بعد کسانی با مقایسه دستاوردهای این دو مطالعه به تحلیل تازه‌ای از آن پدیده یا آن دورهٔ زمانی خاص دست پیدا کرده‌اند.

اما مطالعات میان‌رشته‌ای چنین نیست. در مطالعات میان‌رشته‌ای ممکن است روش‌شناسی (های) تازه‌ای شکل بگیرد که یا ترکیب روش‌شناسی دو علم قبلی است یا یک چارچوب مستقل و تازه‌ای برای تحلیل است. همچنین ممکن است روش‌شناسی یکی از علوم در نقش چارچوب اصلی تحقیق انتخاب شود و در حکم معیار مسلط بر کل پژوهش حاکم شود. در مواردی این وضعیت روشن است. مثلاً در میان‌رشته «جامعه‌شناسی اقتصادی»<sup>۱</sup> روشن است که فضای تحلیل در حیطه روش‌شناسی جامعه‌شناسی است، اما موضوعاتی که تحلیل می‌شوند اقتصادی هستند. در حالی که در مطالعات «اقتصاد اجتماعی»<sup>۲</sup> یا «اقتصاد دین»<sup>۳</sup> و نظایر آنها روش‌شناسی اقتصادی حاکم است، ولی موضوعات اجتماعی یا دینی هستند. البته میان‌رشته‌های روش‌شناسی فیزیک حاکمیت داشته است. اما بخش کوچک‌تری که اقتصاددانان در آن فعال بوده‌اند نیز آشکارا در چارچوب روش‌شناسی مرسوم اقتصادی بوده است. برای «اقتصاد فیزیک»<sup>۴</sup> هنوز روش‌شناسی ویژهٔ خواه تازه و مستقل یا مرکب از دو روش‌شناسی قبلی-پدیدار نشده است. به همین علت است که در ترجمهٔ فارسی «Econophysics» نه می‌توان

1 economic sociology

2 social economics

3 religious economics

4 econophysics

ترکیب اضافی «اقتصاد فیزیک» به کار برد و نه ترکیب اضافی «فیزیک اقتصادی» را، بلکه باید از ترکیب غیراضافی «اقتصاد-فیزیک» بهره برد که حاکمی از آن است که در این حوزه فعلاً دو علم با حفظ روش‌های خود با هم همکاری می‌کنند و هنوز روش‌شناسی تازه‌ای که با غالبۀ یکی از این علوم همراه باشد سر بر نیاورده است.

اما یکی از مطالعات میان‌رشته‌ای جدید که به تدریج زبان و روش‌شناسی مستقل و ویژه‌ای برای خود می‌باید «تاریخ‌سنگی اقتصادی» است. این «میان‌رشته» از روش‌ها و شیوه‌هایی برای تحلیل خود بهره می‌برد که تاکنون نه مورخان اقتصادی از آنها بهره می‌برده‌اند، و نه اقتصاددانان پیرو جریان مرسوم. گرچه، در روش‌شناسی این میان‌رشته، هم اصول علم تاریخ و هم قواعد روش‌شناختی علم اقتصاد به کار رفته است، اما از ترکیب آنها به تدریج روش‌شناسی تازه‌ای در حال سرپرآوردن است. به همین علت، «تاریخ‌سنگی اقتصادی» را نه می‌توان مطالعات اقتصادی نامید، که در آن از تاریخ هم بهره گرفته شده است، و نه مطالعات تاریخی دانست، که به موضوعات اقتصادی در تاریخ پرداخته است.

### نگاهی به «تاریخ‌سنگی اقتصادی»

اقتصاد و تاریخ هردو تلاش می‌کنند تا روابط علت و معلولی بین متغیرها را کشف کنند. برای این منظور، اقتصاددانان با استفاده از متغیرهای ابزاری اقتصادسنگی و تاریخ‌دانان با وزن‌دهی به عقلانی بودن روایات بدیل عمل می‌کنند. اما استفاده از متغیرهای ابزاری در اقتصادسنگی ممکن است مشکلات زیادی را در فهم پدیده‌ها به وجود آورد، به گونه‌ای که به نظر می‌رسد اقتصاددانان باید برای درک دقیق‌تر واقعیت و روابط علی از روش‌های تاریخی استفاده کنند.

همان‌طور که عالمان اقتصادسنگی اشاره می‌کنند، وجود ارتباط بین متغیرها حاکم از رابطه علی بین دو پدیده نیست، بلکه تنها یک نشانه است. در واقع، برای رابطه علی وجود ارتباط و همبستگی لازم است، اما کافی نیست. در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که عالمان اقتصادسنگی برای اثبات وجود رابطه علیت چه باید بکنند؛ جواب این است که آنان باید بیشتر و بهتر از تاریخ استفاده کنند. در واقع، تاریخ حاوی روایات متفاوت و رقیبی است که با آنها می‌توانیم نقاط منفرد را به هم وصل کنیم و در کمان را از واقعیت بهبود بخشیم یا حتی اعتبار آن نقاط منفرد (مشاهدات) را کاهش دهیم. تاریخ اطلاعات مربوط به شرح حال پدیده‌ها و زندگینامه‌هایی

است که می‌تواند به ما بگوید مردم چه فکر می‌کنند، نگرانی‌هایشان در چه مواردی است و اینکه در چه زمانی چه فعالیتی انجام داده‌اند و نیز ارتباط بین نسل‌ها و دوره‌ها چگونه است در واقع تاریخ اقتصادی یک علم مکمل طبیعی است که به هر دو (اقتصاد و تاریخ) منفعت می‌رساند. اقتصاد یک رویه دقیق و استاندارد روش‌شناختی دارد که بقیه رشته‌ها می‌توانند از آن استفاده کنند، و تاریخ اقتصادی به کمک همان رویه‌های استاندارد و با مطالعه محدودیت‌ها و انگیزه‌ها و جمع‌آوری بسیاری از متغیرهای کلیدی تصمیم‌گیری می‌تواند به تبیین رابطه علیت کمک کند (Morck & Yeung, 2011).

چنین بود که نزدیک به چهار دهه پیش، دانش «میان‌رشته»‌ای جدیدی به نام «تاریخ‌سنجدی اقتصادی» پدیدار شد که هدفش ترکیب نظریه‌های اقتصادی و تحلیل‌های مقداری برای پیوند تاریخ و اقتصاد بود. «تاریخ‌سنجدی اقتصادی» یک حرکت فکری بود که می‌خواست اقتصاد گذشته را با استفاده از منابع غنی تاریخی تحلیل کند و از این طریق نظریه‌های اقتصادی را ارزیابی و شیوه‌سازی کند و از این راه فرآیندهای اقتصادی بلندمدت را بهبود بخشد. این روشی ارزشمند و جذاب است، اما محدودیت‌های خود را نیز دارد. غالب نظریه‌های اقتصادی و محدودیت قدرت محاسبه تکنیک‌های آماری از جمله محدودیت‌های این روش است (Winch, 2001).

به دیگر سخن، «تاریخ‌سنجدی اقتصادی»، که گاهی «تاریخ اقتصادی جدید» نیز نامیده شده است، عبارت است از کاربرد نظریه اقتصادی، تکنیک‌های اقتصادسنجدی و دیگر روش‌های رسمی یا ریاضی برای مطالعه تاریخ (به ویژه تاریخ اجتماعی و اقتصادی). این رویکرد یک رویکرد کمیت‌گرا (در برابر رویکرد کیفی یا قوم‌نگارانه<sup>۱</sup>) به تاریخ اقتصادی است.

پیش از آن، «تاریخ اقتصادی جدید» در سال ۱۹۵۸ با کار آلفرد کنراد<sup>۲</sup> و جان میر<sup>۳</sup> در مقاله «اقتصاد برده‌داری در جنوب در دوره قبل از جنگ»<sup>۴</sup> در مجله اقتصاد سیاسی<sup>۵</sup> شکل گرفت. انقلاب «تاریخ اقتصادی جدید» در واقع در اواسط ۱۹۶۰ شروع شد و البته در برابر آن مقاومت هم کردند، چون بسیاری از مورخان اقتصادی آن زمان یا مورخ بودند یا اقتصاددانانی

<sup>1</sup> ethnographic

<sup>2</sup> Alfred Conrad

<sup>3</sup> John R. Meyer

<sup>4</sup> The Economics of Slavery in the Antebellum South

<sup>5</sup> the Journal of Political Economy

که رابطه ضعیفی با مدل‌سازی اقتصادی یا تکنیک‌های آماری داشتند. زمینه مورد توجه این علم شامل تاریخ حمل و نقل، بردۀداری و کشاورزی بود. تاریخ‌سنگی اقتصادی وقتی به خوبی شناخته شد که داگلاس نورثو و ویلیام پارکر<sup>۱</sup> در سال ۱۹۶۰ سردیران مجله «تاریخ اقتصادی»<sup>۲</sup> شدند. در همان زمان، نشسته‌های تاریخ‌سنگی در دانشگاه پردوی<sup>۳</sup> برگزار شد و ظاهراً هنوز هم هر سال در تقاط مختلف برگزار می‌شود. امروزه، رویکرد تاریخ‌سنگی اقتصادی به منزله یک رویکرد پذیرفته شده‌رسمی در چندین مجله علمی از جمله مجله «تاریخ اقتصادی»، اکشنات و در تاریخ اقتصادی<sup>۴</sup>، بررسی تاریخ اقتصادی اروپا<sup>۵</sup> و تاریخ‌سنگی<sup>۶</sup> بی‌گیری می‌شود.

کلودیا گلдин<sup>۷</sup> معتقد است که موفقیت انقلاب «تاریخ‌سنگی اقتصادی» یک پیامد ناخواسته داشت، و آن ناپدید شدن مورخان اقتصادی از گروههای علمی تاریخ بود. از وقتی که مورخان اقتصادی شروع به استفاده از همان ابزارهای تحلیلی کردند که اقتصاددانان می‌کردند، نگرش آنان به نگرش سایر اقتصاددانان نزدیک شد. به بیان گلдин، مورخان «تاریخ‌سنگی اقتصادی» مورخان اقتصادی گروههای تاریخ را محو کردند. با وجود این تحولات، جدایی تاریخ اقتصادی و علم اقتصاد تا دهه ۱۹۷۰ همچنان ادامه یافت. البته، از زمانی که انجمان «تاریخ‌سنگی اقتصادی» در ۱۹۸۳ تأسیس شد، مطالعات تاریخ‌سنگی اقتصادی رو به رشد نهاد. (Goldin, 1995)

اما نقطه اوج پذیرش «تاریخ‌سنگی اقتصادی» در میان اقتصاددانان مرسوم، در اکبر سال ۱۹۹۳ بود که بانک سلطنتی سوئیس جایزه نوبل در اقتصاد را به پاس احیای پژوهش در تاریخ اقتصادی به رابت ویلیام فوگل و داگلاس سیسیل نورث اعطای کرد. فرهنگستان نوبل اشاره کرد که این دو پیشگامان شاخه‌ای از تاریخ اقتصادی هستند که به نام «تاریخ اقتصادی جدید» و یا «تاریخ‌سنگی اقتصادی» شناخته شده است. فوگل و نورث این جایزه را برای کاربرد ابزارهای نظری و آماری اقتصاد مدرن در تحلیل تاریخ گذشته دریافت کردند: موضوعات تاریخی‌ای نظیر بردۀداری، راه‌آهن، حمل و نقل اقیانوسی و حقوق مالکیت.

1 William Parker

2 Journal of Economic History

3 Purdue University

4 Explorations in Economic History

5 European Review of Economic History

6 Cliometrica

7 Claudia Goldin

فوگل را معمولاً پدر تاریخ اقتصادی مدرن می‌شناسند. به خصوص، او را به خاطر استفاده از پژوهش دقیق تجربی در بررسی تاریخ مورد توجه قرار داده‌اند. نورث نیز از سوی آکادمی نوبل عنوان «پیشگام» در مطالعات تاریخی نهاد گرایانه «جدید» را به خود اختصاص داده است. در بیانیه اعلام این افراد به عنوان برنده جایزه نوبل اقتصاد مشخصاً به مقاله سال ۱۹۶۸ نورث در مورد حمل و نقل اقیانوسی اشاره شده است که در آن نورث نشان داده است. در مقایسه با تحولات تکنیکی تحولات سازمانی نقش عمده‌تری در افزایش بهره‌وری ایجاد می‌کند (Turchin, 2006).

«تاریخ‌سنجی اقتصادی» رویکردی فکری است که هدف آن این است که با تکیه بر غنای اطلاعات تاریخی نظریه‌ها و نیز فرایندهای اقتصادی بلندمدت جوامع را با کاربرد ابزارها و روش‌های دقیق ریاضی و روش‌های کمی اقتصادی تحلیل کند. گرچه در آغاز کار این رویکرد با محدودیت ابزارهای محاسباتی رو به رو بوده است، در سالهای اخیر و با توجه به پیشرفت‌های این ابزارها امیدواری‌های بیشتری پدید آمده است.

نظریه‌ها و قوانین اقتصاد ارتدوکس (نوکلاسیک) معمولاً به صورت گزاره‌هایی بیان می‌شوند که گویی ماهیتی مستقل از زمان دارند، و این تلویحاً به معنای غیرتاریخی بودن این گزاره‌هاست؛ یعنی اقتصاد ارتدوکس معتقد است که این گزاره‌ها و نظریه‌ها برای همه دوره‌ها و کلیه شرایط نهادی صادق است. در حالی که، در برخی از دیگر رویکردهای اقتصادی، توجه به اوضاع نهادی تاریخی ضروری است؛ مثلاً مارکس قوانین اقتصادی را تنها در وضعیت‌های نهادی ویژه‌ای صادق می‌داند؛ همچنین مکتب تاریخی آلمان مصدق دیگری از این توجه به وضعیت تاریخی است.

از آن جا که دانش اقتصاد به دو بخش نظری و کاربردی تقسیم می‌شود، برخی گمان کرده‌اند که «تاریخ‌سنجی اقتصادی» صرفاً بخشی از اقتصاد کاربردی است؛ اما چنین نیست. «تاریخ‌سنجی اقتصادی» هم‌زمان هم به تحلیل و نظریه‌پردازی توجه دارد و هم به شاخص‌ها و روش‌های آماری و کمی. البته هنوز هم در علم اقتصاد امروزی نظریه‌پردازی کاری پرافخارتر از پژوهش‌های کاربردی است. شکی نیست که الگوسازی در اقتصاد پردرس است. برای مثال، معمولاً داده‌های اقتصادی مانند داده‌های علوم آزمایشگاهی (مثل فیزیک و شیمی) دقیق نیستند؛ روابط از نوع شرطی‌اند، و نه قطعی؛ عوامل اقتصادی - برخلاف ماده‌بی‌جان - منفعل

نیستد؛ فرهنگ بر پدیده‌های اقتصادی اثر می‌گذارد و نوعی رد پای تاریخی (به قول نورث، نوعی وابستگی به مسیر) در اقتصاد وجود دارد. و البته نکته جالب این است که این اشاره به موارد ضعف الگوهای اقتصادی - اعم از ضعف کیفیت داده‌ها یا منشأ آنها - را توسط اقتصاددانانی مطرح کرده‌اند که در رویکرد تاریخی تحقیق می‌کرده‌اند.

«تاریخ‌سنگی اقتصادی» در درجه اول، شاخه‌ای از تاریخ است که از ابزارها و نظریات اقتصادی برای تبیین رخدادهای تاریخی استفاده می‌کند. نمونه‌های شناخته شده این گونه مطالعات پژوهش‌هایی است که تأثیر راه آهن در نظام اقتصادی آمریکا یا منافع بردباری را بررسی می‌کند. در این روش ممکن است با بازسازی سری‌های زمانی و تخمین زدن اعداد مفقود - به کمک برونویانی<sup>1</sup> یا درونیانی<sup>2</sup> - از فون اقتصادسنگی هم استفاده شود. چنین چیزی، هرچند تاریخ‌دانان حرفه‌ای را خرسند نمی‌کند، راهی برای آشنایی بیشتر با ابهام‌های تاریخی و نظریه‌های اقتصادی است. و قوى «تاریخ‌سنگی اقتصادی» می‌کوشد تا از دل واقعیت‌های آماری یک نظریه توسعه استخراج کند، به طور طبیعی، پای استقرار نیز به آن باز می‌شود.

برخی کارهای صورت گرفته به دست اقتصاددانان (و نه مورخان) نشان می‌دهد که این حوزه را می‌توان یکی از شاخه‌های فرعی اقتصاد محسوب کرد که تبحر در آن یکی از توانایی‌های هر اقتصاددان است. با این حال، ماهیت «تاریخ‌سنگی اقتصادی» به گونه‌ای است که آن را نمی‌توان صرفاً شاخه‌ای از اقتصاد دانست. «تاریخ‌سنگی اقتصادی» یک دانش ترکیبی یا یک «میان‌رشته» به حساب می‌آید که به همان اندازه که به گزاره «مطالعه صرفاً کیفی از لحاظ کمی ضعیف است» معتقد است، به گزاره «مطالعه صرفاً کمی از لحاظ کیفی ضعیف است» نیز اعتقاد دارد.

کاربرد و ماهیت «تاریخ‌سنگی اقتصادی» را شاید مثلاً بتوان در اقتصاد آموزش و پژوهش یا اقتصاد نیروی کار پیدا کرد؛ به شکلی که، علاوه بر تجربی بودن مطالعه، از داده‌های کیفی تری برای بررسی‌های بلندمدت‌تر نیز استفاده شود. در این حوزه، اگر کسی بخواهد صرفاً اقتصاددان باشد، نمی‌تواند به خیلی از پرسش‌ها پاسخ دهد و صرفاً به اندازه‌گیری عددی پدیده‌ای خواهد پرداخت که قادر به تبیین ماهیت آن نیست. برای توصیف دلایل قدان تناسب نظریه‌های

1 Extrapolation

2 Interpolation

اقتصادی با برخی از شرایط و موقعیت‌ها به تخصص مورخان نیاز است. به این ترتیب راهی جدید برای تحقیق اقتصادی گشوده می‌شود و یک دانش میان‌رشته‌ای شکل می‌گیرد. البته رشتۀ «تاریخ اقتصادی جدید» یا «تاریخ‌سنگی اقتصادی» را، آن‌گونه که برخی گمان می‌کنند، صرفاً نمی‌توان داشت ظهور نهادها و ساختارهای تشکیلاتی دانست. در تاریخ اقتصادی می‌توان ابزارهای قدیمی علم اقتصاد و علم تاریخ را در کنار جدیدترین فنون اقتصادسنگی به کار گرفت، تا کارایی ترتیبات مختلف نهادی و علل و پیامدهای تغییرات نهادی معلوم شود. به این ترتیب، نظریه‌پرداز قادر می‌شود نظریه‌ای صادق درباره تغییرات نهادی بسازد که علاوه بر جامع بودن (مثلًاً مبنای کار سیاست‌گذاران قرار گرفتن)، با تحلیل‌های همزمان تاریخی و اقتصادی، نظم تجربی را نیز در نظر بگیرد.

در یکصد سال اخیر، اشتیاق اقتصاددانان به کلیت (قوانینی همانند گزاره‌های علم فیزیک) آنان را از دقت کافی در مقتضیات و شرایط زمان و مکان در هر تحقیق باز داشته است. اکنون «تاریخ‌سنگی اقتصادی» می‌کوشد تا با فراتر رفتن از مجموعه داده‌های بلندمدت کمی هر روز بیشتر بر نقش و تحول نهادها متمرکز شود و بتواند، علاوه بر ارضای جامعیت، مقتضیات و شرایط خاصی را نیز که عوامل اقتصادی در آن فعالیت می‌کنند در نظر بگیرد. شاید به این ترتیب راهی مهیا شود که با نظریه‌پردازی اقتصادی بتوان، علاوه بر عرضه قوانینی برای تبیین دنیای واقع (هدف ذهنی)، به سیاست‌گذاران (هدف عملی) نیز کمک کرد.

## نتیجه

بر اساس آنچه آمد، تاریخ و اقتصاد، که تاکنون نقش علوم جانشین برای یکدیگر را بازی می‌کرده‌اند، اکنون باید به سوی یک نقش مکمل حرکت کنند. همان‌گونه که کالاهای مصرفی ممکن است جانشین یا مکمل یکدیگر باشند، فرایندهای تولیدی هم می‌توانند جانشین یا مکمل باشند. مثلًاً کارخانه ذوب آهن و کارخانه نورد دارای دو فرایند تولیدی متفاوت اما مکمل یکدیگرند. علوم نیز - در حکم فرایندهای تولید نظریه و سیاست برای جوامع انسانی - هم می‌توانند نقشی جانشین و هم نقشی مکمل بازی کنند. تا میانه قرن بیستم، بیشتر علوم نقشی جانشین بازی می‌کرده‌اند. مثلًاً پژوهشکاران برای اصلاح نامهنجاری‌های رفواری افراد داروهای شیمیایی تجویز می‌کرده‌اند و روان‌شناسان راهکارهای صرفاً روانی و رفتاری را مد نظر قرار

می‌داده‌اند. این به معنای بازی کردن نقشی جانشین است. اما، در اواخر قرن بیستم، روان‌شناسان و روان‌پژوهان به همکاری روی آورده‌اند، و اکنون درمان ناهنجاری‌های رفتاری با ترکیبی از روش‌های پژوهشی و روان‌شناسی انجام می‌شود. این نمونه‌ای از همکاری مکمل دو علم است. بی‌گمان از این همکاری به تدریج علم میان‌رشته‌ای تازه‌ای سر بر می‌آورد که ممکن است قواعد و روش‌شناسی ویژه‌خود را داشته باشد. تاریخ اقتصادی، که پیش از این مورخان سکان آن را در اختیار داشتند، و علم اقتصاد ارتدوکسِ حاکم دو علم جانشین هستند که در مورد پدیده‌های اقتصادی با روش‌شناسی‌های متفاوت و مستقل پژوهش می‌کنند. ادامه این شوه نه پاسخ‌گوی نیازهای تحلیلی پیچیده دنیای متتحول کنونی است و نه موجب عمق یافتن تحلیل‌های تاریخی و اقتصادی می‌شود. نه تاریخ یک علم مستقل محض است و نه اقتصاد؛ از این پس رشد حقیقی این هر دو وابسته به همکاری متقابل با یکدیگر است. یکی سؤال تولید می‌کند و دیگری فرضیه می‌سازد. یکی داده می‌آفریند و دیگری آزمون می‌کند، و نهایتاً هر دو علم از پرتو این همکاری متقابل فربه‌تر از گذشته می‌شوند. پدیداری «تاریخ‌سنجی اقتصادی» طبیعته ترکیب دو علم تاریخ و اقتصاد و پدیداری یک حوزه میان‌رشته‌ای تازه را نوید داده است. هدف این رویکرد تازه این است که با روش‌شناسی تازه‌ای، که البته ترکیبی از روش‌شناسی اقتصادی و تاریخی است، پدیده‌های اقتصادی را با عمق و واقع‌گرایی بیشتری تحلیل کند.

## منابع و مأخذ:

- بلاگ، مارک (۱۳۸۰). روش‌شناسی اقتصاد، ترجمه غلامرضا آزاد ارمکی، تهران: نی.
- دادگر، یدالله (۱۳۹۱). «پیش‌درآمدی بر ملاحظات میان‌رشته‌ای اقتصاد»، اقتصاد تطبیقی، ش. ۳.
- دادگر، یدالله (۱۳۹۰). روش‌شناسی علم اقتصاد، تهران: نی.
- گلاس، ج. س. و جانسون، و. (۱۳۷۲). علم اقتصاد: پیشرفت، رکود یا انحطاط؟، ترجمه محسن رنانی، اصفهان: فلاحت ایران.
- لیست، فردیک (۱۳۷۹). نظام ملی اقتصاد سیاسی، ترجمه ناصر معتمدی، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- Augsburg, Tanya (2006). *Becoming Interdisciplinary: An Introduction to Interdisciplinary Studies*, Kendall/Hunt.
- Boldizzoni, Francesco (2011). *The Poverty of Clio: Resurrecting Economic History*,

Princeton University.

- Fogel, Robert William. (1964). *Railroads and American Economic Growth: Essays in Econometric History*.
- Fogel, Robert William and Stanley Engerman, (1995). *Time on the Cross: The Economics of American Negro Slavery*. Reissue edition. New York: W.W. Norton and Company.
- Goldin, Claudia (1995). "Cliometrics and the Nobel", *The Journal of Economic Perspectives* 9 (2): 191.
- Lyons, John S., Louis P. Cain and Samuel H. Williamson (eds) (2008). *Reflections on the Cliometrics Revolution: Conversations with Economic Historians*, Routledge.
- Morck, Randall and Bernard Yeung (2011). "Economics, History and Causation", *NATIONAL BUREAU OF ECONOMIC RESEARCH*, (<http://www.nber.org/papers/w16678>).
- North, Douglas and Robert Thomas (1973). *The rise of the Western world: a new economic history*, Cambridge University.
- Turchin, Peter, Leonid Grinin, Andrey Korotayev, and Victor C, (Eds). (2006). *History & Mathematics: Historical Dynamics and Development of Complex Societies*, de Munck. Moscow: KomKniga.
- Winch, Donald (2001). "That Disputatious Pair: Economic History and the History of Economics", *Center for History and Economics*, (<http://www.histecon.magd.cam.ac.uk/papers.htm>).